

## مخلصین و رابطه آن با مقام عصمت از دیدگاه علامه طباطبائی در المیزان

دکتر سید حسین حسینی کارنامی \*

دکتر علی اصغر زکوی \*\*

### چکیده

واژه اخلاص از نظر قرآن کاربردهای گوناگونی دارد و می توان آن را از منظر فقهی، اخلاقی، عرفانی و کلامی مورد بررسی قرار داد. از نظر کلامی ارتباط بین اخلاص و مساله عصمت بسیار حائز اهمیت بوده و کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بر اساس اعتقادات شیعه، پیامبران و امامان شیعه (ع)، عصمت مطلق دارند و در تمام عمر هیچ گناه، اشتباه و سهوی مرتکب نمی شوند و باریافتن آنان به «مقام مخلصین»، رابطه وثیقی با مقام عصمت آنان دارد.

هدف این پژوهش، بررسی رابطه میان مقام عصمت و مقام مخلصین (به فتح لام) با محوریت تفسیر المیزان است. در این راستا بعد از مفهوم شناسی مخلصین و کاربرد آن در قرآن روشن شد که در قرآن به شش شخصیت مخلص (حضرت یوسف، حضرت موسی، حضرت ابراهیم، حضرت یعقوب، حضرت اسحاق و حضرت محمد ص) تصریح شده است. بررسی ها نشان داد که چهار ویژگی اصلی مخلصین عبارت است از: نجات از عذاب دنیایی و آخرتی، ایمنی از اغوای ابلیس، ستایش شایسته، برخورداری از رزق معلوم، راه های تحصیل عصمت و وصول به مقام مخلصین محور دیگر این پژوهش است که در این عرصه نیز چهار عامل تاثیرگذار در رسیدن به مقام عصمت مورد بررسی قرار گرفت. در بخش پایانی به دو فلسفه وجودی انسان مخلص پرداخته شد که عبارتند از: الگو و اسوه قرار گرفتن آنان در جوامع بشری؛ و استمرار و فراگیر شدن آیین توحیدی در جهان.

### کلید واژگان:

مخلصین، عصمت، طباطبائی، تفسیر المیزان

---

\* عضو هیأت علمی و استادیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه علوم پزشکی مازندران

Hosin.hosini@gmail.com

\*\* عضو هیأت علمی و دانشیار فلسفه، دانشگاه علوم پزشکی مازندران

a.zakavi2009@gmail.com

## مقدمه

واژه اخلاص در قرآن کاربردهای گوناگونی دارد به گونه ای که می توان آن را از نظر فقهی، اخلاقی، عرفانی و کلامی مورد بررسی قرار داد. اخلاص، در فقه اسلامی شرط صحت اعمال و افعال و عبادات دانسته شده است. به این معنا که هر عمل تقریبی که امور تعبدی دانسته می شود در صورتی مفید و مقبول و مؤثر است که همراه با اخلاص باشد. در عرفان اسلامی، اخلاص به پیراستگی عمل از هرگونه آمیختگی تعریف شده و یکی از منازل سلوک شمرده شده است (خواجه عبدالله انصاری، ۱۴۱۷ ق: ۶۳).

اما از نظر کلامی مهم ترین بحث در زمینه ارتباط میان اخلاص و عصمت و بین مخلص و معصوم مطرح شده است. به علاوه عصمت یکی از مهم ترین مسائل در خصوص ویژگی های پیامبر و امام (ع) به شمار می آید. در این مورد مناقشات فراوانی میان متکلمان مسلمان واقع شده است. اما عموم مسلمانان فی الجمله، اصل عصمت انبیاء را قبول داشته، تنها در تعیین حدود و ثغور آن اختلاف نظر دارند. در باره اثبات عصمت انبیا و امامان دلایل فراوانی وجود دارد که در این تحقیق فقط این دلیل قرآنی که « پیامبران از مخلصین می باشند و شیطان را بر آنان راه نیست» مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد. بنابر این هدف این پژوهش، بررسی رابطه میان مقام عصمت و مقام مخلصین (به فتح لام) با محوریت تفسیر المیزان است.

برای رسیدن به هدف یاد شده، این نوشتار در قالب چند سوال فرعی زیر شکل یافته است: ۱- مخلصین از لحاظ مفهومی چه معنایی دارد. ۲- در قرآن چه کسانی به عنوان مخلصین معرفی شده اند. ۳- ویژگی های آن ها کدام است و چگونه می توان با توجه به این ویژگی ها بر عصمت پیامبر و امام استدلال کرد. ۴- راه های دستیابی به مقام عصمت و مخلصین چیست.

به منظور پاسخ گویی به سوالات یاد شده و رسیدن به هدف، این پژوهش، با بررسی مسائل یاد شده پی گرفته می شود..

### ۱- مفهوم شناسی واژه «مخلصین»

«خالص» و «خلوص» به معنی صاف شدن و بی خلط شدن است و اصل خلوص آن است که شیء از هر آلودگی صاف باشد (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۴: ۱۸۶؛ حسن مصطفوی، ۱۴۰۲ ق، ج ۳: ۱۰۰؛ طریحی، ۱۳۷۵ ش، ج ۴: ۱۶). راغب در این باره می نویسد: «خالص مثل صاف است با این فرق که خالص آن است

که آمیختگی آن از بین رفته باشد ولی صاف گاهی به آن گویند که اصلاً آمیختگی ندارد» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۹۲).

در اصطلاح، «اخلاص» پاک نمودن نیت از غیر خدا و انجام دادن عمل برای او است. این معنا از واژه خلوص و خلاص گرفته شده که به معنای پاک شدن و سالم گشتن از آمیختگی است. وقتی چیزی با چیز دیگر مخلوط و آمیخته نباشد آن را خالص گویند و در حقیقت معنایی نزدیک به معنای صاف دارد. با این تفاوت که صاف به جنسی نیز که از همان آغاز با چیزی آمیخته نباشد اطلاق می شود، در حالی که خالص، جنسی است که پس از امتزاج با چیز دیگر پاک شده و ناخالصی از آن زدوده شده باشد.

علامه طباطبائی در ذیل آیه ۴۶ سوره ص می نویسد: *إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذُكِّرَى الدَّارِ، «خالصة» صفت برای موصوف محذوفی است و «باء» برای سببیت است یعنی: ما آنها را خالص کردیم به سبب خصلت خالصی که تذکر و یاد آوری دار آخرت باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۲۱۱).*

واژه «مخلص» از نظر لغوی، اسم فاعل از باب افعال، از مصدر اخلاص، و به معنی «خالص کننده»؛ و کلمه «مخلص» اسم مفعول از باب افعال، از همان مصدر به معنای «خالص شده» است. مخلص با تغییرهای مختلف بیست بار در قرآن استعمال شده است که چهار بار به صورت مخلص، یک بار مخلصون و هفت بار مخلصین است که همه در باره اخلاص در دین اند. اخلاص دین برای خدا، آن است که دین را از شرک بت پرستان و تثلیث نصاری و تشبیه یهود و مطلق غیر خدا، خالص و پاک و صاف کنیم. صیغه های ماضی و اسم فاعل آن همه راجع به این معنی است. اما «مخلص» و مخلصین صیغه اسم مفعول به معنی آن است که خدا او را برای خود خالص کرده است و غیر خدا را در آن نصیبی نیست چنانکه شیطان در باره آنها می گوید: که باغواء آنها راهی ندارم مثل «وَأَلْغَوْنَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (حجر/ ۳۹-۴۰) (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۲: ۲۸۰؛ مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۳: ۱۰۱).

واژه مخلص (به کسر لام)، بیشتر در مواردی به کار رفته است که انسان در مراحل نخستین تکامل، و در حال خودسازی بوده و هنوز به تکامل لازم نرسیده است. چنان که قرآن می فرماید: «فَإِذَا زَكَّيْتُمْ فِي الْفُلِكِ دَعَوْا... مُخْلَصِينَ لَهُ الدِّينَ»، (عنکبوت: ۶۵) «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلَصِينَ لَهُ الدِّينَ» (بینه/ ۵)؛ ولی در قرآن کریم مخلص (به فتح لام) به کسی گفته می شود که بعد از مدتی جهاد با نفس، و طی مراحل معرفت و ایمان، به مرحله ای از رشد و

تعالی معنوی می‌رسد که از نفوذ وسوسه‌های شیاطین، مصونیت پیدا می‌کند. این مقامی است با عظمت که با حمایت الهی از لغزش‌ها و انحراف‌ها همراه است. مخلص، مقام و منزلت کسانی است که در جهاد اکبر (مبارزه با خواهش‌های نفسانی) پیروز گشته، آن‌گاه دست لطف پروردگار، تمام ناخالصی‌ها را از وجودشان برمی‌چیند. آنان در کوره‌ی حوادث، آن‌چنان ذوب می‌شوند که جز طلای ناب معرفت، در آن‌ها چیزی نماند و شیطان قدرت بر گمراه کردن این گروه ندارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۹: ۳۷۸).

علامه طباطبایی در شرح مفهوم مخلصین می‌نویسد:

مخلصین کسانی هستند که پس از آن‌که ایشان خود را برای خدا خالص کردند خدا آنان را برای خود خالص گردانیده، یعنی غیر خدا کسی در آن‌ها سهم و نصیبی ندارد، و در دل هایشان محلی که غیر خدا در آن منزل کند باقی نمانده است، و آنان جز به خدا به چیز دیگری اشتغال ندارند (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۸: ۳۸). هر چه هم که شیطان کیدها و وسوسه‌های خود را در دل آنان بیفکند همان وسوس و سبب یاد خدا می‌شوند، و همان‌ها که دیگران را از خدا دور می‌سازد ایشان را به خدا نزدیک می‌کند (همان، ج ۱۲: ۲۴۳).

مقصود از مخلصین در اصطلاح و عرف قرآن، کسانی هستند که خداوند تعالی آنان را برای خود خالص کرده است و آنان از آغاز آفرینش بر استقامت در فطرت و اعتدال آفرینش و خلقت آفریده شده‌اند و از ادراکات درست، نفس‌های طاهر و قلب‌های سلیم برخوردارند و به سبب پاکی و صفای فطرت و سلامت روان از همان آغاز دارای ویژگی اخلاص هستند و هر چند که وجود ایشان همانند دیگر وجودات و طبایع، آمیخته از فجور و تقواست و هر دو به غریزه و فطرت به ایشان الهام شده، اما آنان به عنایت و فضل الهی ساخته و پرداخته شده و به عنوان صنعت و آفرینش الهی خالص می‌شوند. در قرآن کریم درباره موسی (ع) آمده است: «و اصطنعتک لنفسی» (طه/۴۱) "و من تو را برای خودم ساختم (و پرورش دادم)!" . آنان هر چه را که دیگران به وسیله جهاد و مبارزه با نفس و تزکیه به دست می‌آورند با عنایت و توفیق الهی به دست آورده و خالص شده‌اند. آنان خالص شده‌اند و دیگران خالص شده به تلاش و جهاد اکبر هستند.

بنا بر این در آموزه‌های قرآنی، مقام مخلص مقامی والا و بلند و بسیار با عظمت، توأم با حمایت الهی از لغزش‌ها و انحراف‌ها و مقامی نفوذناپذیر در برابر شیطان بوده، رسیدن به آن نیازمند سعی و تلاش فراوان و مبارزه با نفس و شیطان و جهادی طولانی و مستمر است. رعایت تقوای الهی در همه مراتبش و پیمودن گام به گام راه بندگی و منازل عبودیت، خارج نشدن از جاده

شریعت و دستورات دین، پیروی از توصیه ها و سفارشات اولیای خدا که آشنا با راه بندگی و قرب بوده و خود مسیر بندگی را پیموده و با پیچ و خم و فراز و نشیب های آن آشنا هستند، همگی زمینه ساز رسیدن به منزل مخلصیت به شمار می آیند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۹: ۳۷۸).

## ۲- مصداق های مخلصین در قرآن

آیات متعددی از قرآن کریم بر عصمت انبیاء علیهم السلام دلالت دارد که از جمله آن ها، آیات مربوط به «مخلصین» است. خدای سبحان بندگان خود را به گروه های گوناگونی تقسیم نموده، و هر کدام را دارای علم و معرفتی ویژه دانسته، که در اصناف دیگر نیست. طایفه ای را «مخلصین» معرفی نموده و علم واقعی به اوصاف پروردگارش را مختص آنان دانسته، می فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ». (صافات/۱۶۰) طایفه ای دیگر را به نام «موقنین» نامیده، و مشاهده ملکوت آسمان ها و زمین را خاص آنان دانسته است و طایفه ای را به عنوان «منیبین» معرفی فرموده، و تذکر را مخصوص آنان دانسته، طایفه ای را «عالمین» خوانده و تعقل مثل های قرآن را به آنان اختصاص داده و به نظر می رسد منظور از عالمان همان اولوالالباب و متدبرین هستند. طایفه دیگر «مطهرین» اند، که خدای تعالی ایشان را مخصوص به علم تاویل کتاب دانسته است. گروه دیگر را «اولیای خدا» لقب داده و آنان کسانی هستند که واله و شیدا در عشق خدایند. از دیگر خصایص ایشان است که به هیچ چیز جز خدای سبحان توجهی ندارند و به همین جهت جز از او نمی ترسند و به خاطر هیچ چیز اندوهگین نمی گردند. هم چنین طایفه ای را به نام «متقربین»، طایفه ای به نام «مجتبین»، عده ای را «صدیقین»، جمعی را «صالحین» و گروهی را «مؤمنین» نامیده و برای هر طایفه ای مرتبه ای از علم و ادراک قائل شده است. در مقابل عناوین پسندیده و مقامات بلند یادشده، عناوین ناستوده و مقامات پستی را برای طوایفی دیگر ذکر نموده، و برای هر طایفه ای مختصاتی از علم و معرفت را برشمرده است. طایفه ای را «کافرین»، گروهی را «منافقین»، جمعی را «فاسقین»، عده ای را «ظالمین» و امثال آن نامیده، و نشانه هایی از سوء فهم و پستی ادراک نسبت به آیات خدا و معارف حقه اش را برای آنان ثابت دانسته است (طباطبائی، ۱۳۷۴ ش، ج ۸: ۳۸).

مخلصین (به فتح لام) هشت بار در آیات ۲۴ سوره یوسف، ۵۱ سوره مریم، ۴۰ سوره حجر، ۴۰ و ۱۲۸ و ۱۶۰ و ۱۶۹ سوره صافات و ۸۳ سوره ص به کار رفته و نیز واژه مخلص به صورت مفرد یک بار در آیه ۵۱ سوره مریم در قرآن کریم استعمال شده است. خداوند در این آیات به ۶ مصداق انسان مخلص تصریح

فرموده است:

۱- حضرت یوسف (ع): وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. (یوسف/ ۲۴) ۲- حضرت موسی (ع): وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. (مریم/ ۵۱) ۳، ۴ و ۵- حضرت ابراهیم (ع)، حضرت یعقوب (ع) و حضرت اسحاق (ع): وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ \* إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذَكَرْنَا الدَّارَ \* وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُضْطَفِينَ الْأَخْيَارِ. (صَاد/ ۴۴-۴۶) ۶- پیامبر اکرم (ص): قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ. (زمر/ ۱۱)

صاحب تفسیر المیزان در این باره می نویسد:

خدای سبحان در کتاب عزیز خود هر یک از پیغمبرانش را به وصفی ستود. مثلاً در باره عبودیت و خلوص یوسف (ع) می فرماید: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف/ ۲۴) و در حق موسی و این که بنده‌ای مخلص و فرستاده‌ای نبی بود می فرماید: «إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (مریم: ۵۱)، و در حق عیسی و آبرومندیش در دنیا و آخرت و این که از مقربان بوده است می فرماید: «وَجِئْنَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (آل عمران/ ۴۵) و در ستایش سلیمان و ایوب می فرماید: «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (صَاد/ ۳۰) و در باره پیامبر اسلام خاتمی انبیا محمد مصطفی (ص) و دوستیش نسبت به خدای تعالی فرموده: «إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ، وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (اعراف/ ۱۹۶) و نیز فرموده: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ». (قلم/ ۴) (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴: ۳۷۳).

در قرآن برای مخلصین چهار ویژگی مهم بر شمرده است که دیگران را از آن نصیبی نیست:

۱- الف. نجات از عذاب دنیایی و آخرتی: خداوند، مشرکان و گمراهان امت‌های پیشین را ناپود کرده و مخلصین را رهاینده است: «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَدْرِبِينَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» (صافات/ ۷۳ و ۷۴) چنان که در آخرت نیز، آن گاه که تکذیب کنندگان برای حضور در عذاب برانگیخته می شوند، مخلصین را احضار نمی کند و این طائفه از محاسبه محشر آفاقی و حضور در آن عرصه معاف و فارغ هستند. از کنار هم نهادن آیه: «وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» (زمر/ ۶۸) "و در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است بی جان افتد، مگر کسی که خدا بخواهد"، با آیه شریفه: «فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ»؛ "قطعا آنها از احضار شدگانند، مگر بندگان خالص شده خدا" (صافات/ ۱۲۷ و ۱۲۸)، معلوم می شود

که این طائفه که از صاعقه قیامت در امانند همان بندگان مُخْلِصِ خدا هستند؛ زیرا آنان به واسطه مراقبت و ریاضت های شرعی در جهاد با نفس، کشته شده و به حیات ابدی پیوسته اند و از قیامت عظمای انفسیه عبور کرده اند؛ و در دوران مجاهده، به حساب آنان رسیدگی شده است. علاوه بر این می دانیم که احضار، فرع بر عدم حضور است؛ و بندگان مُخْلِصِ خدا قبل از پیدایش طلوعه قیامت در همه جا حاضر بوده و بر همه احوال مطلع بوده اند (حسینی، تهرانی، ۱۳۸۲: ۴۵).

ب. ایمنی از اغوای ابلیس: یکی از کارهای ابلیس آن است که امور باطل یا گناهان را برای انسان ها زینت می دهد تا آن ها را گمراه سازد. از آن جا که قلوب مُخْلِصین به طور کامل برای خدا خالص شده و جز او کسی در آن راه ندارد، ابلیس نمی تواند آن ها را گمراه سازد: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ». (ص/۸۳ و ۸۲؛ حجر/۳۹-۴۰) بدیهی است که این استثناء، یک استثنای تشریحی نیست، بلکه به واسطه اقتدار ذاتی مُخْلِصین در مقام توحید، دیگر برای شیطان قدرتی نمی ماند، و به علت همین ضعف و ناتوانی نمی تواند در این مرحله به آنان دست یابد (حسینی تهرانی، ۱۳۶۱: ج ۴: ۲۱۵).

ج- حمد و ستایش شایسته خداوند. به این معنا که تنها آنان می توانند خداوند را به معنای حقیقی توصیف و ستایش نمایند (صافات/ ۱۵۹ و ۱۶۰). صاحب المیزان در باره می نویسد:

"خداوند در کلام مجیدش هیچ جا این اطلاق را مقید نکرده، و هیچ جا عبارتی نیاورده که حکایت کند حمد خدا را از غیر خدا، به جز عده ای از انبیاء مُخْلِصین، که از آنان حکایت کرده که حمد خدا گفته اند، در خطابش به نوح ع فرموده: «فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ پس بگو حمد آن خدایی را که ما را از قوم ستمکار نجات داد. از ابراهیم حکایت کرده که گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكَبِيرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ»؛ سپاس خدایی را که در سر پیری اسماعیل و اسحاق را بمن داد. در چند جا از کلامش به رسول گرامیش محمد (ص) فرموده: که «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ» و از داود و سلیمان ع حکایت کرده که: «وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ گفتمند: الحمد لله» و از اهل بهشت یعنی پاکدلانی که از کینه درونی، و کلام بیهوده، و فسادانگیز پاکند، نقل کرده که آخرین کلامشان حمد خدا است و فرموده: «وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (طباطبائی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۷: ۲۰۴).

د. برخورداری از رزق معلوم: گرچه جزای انسان‌ها در آخرت، نفس عمل آنان است، مخلصین از این قاعده مستثنا هستند و برای آن‌ها، بالاتر از جزای عملشان، رزقی معلوم در نظر گرفته شده است. مقصود از رزق معلوم، رزقی خاص و جدا از رزق دیگران و بالاتر از آن‌ها است: «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ \* أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ». (صافات/۳۹، ۳۷-۴۱)

از نظر نویسنده میزان، با این بیان این نظریه تایید می‌شود که: جمله «أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ» اشاره دارد به این که در بهشت، رزق بندگان مخلص خدای متفاوت از رزق دیگران است و هیچ شباهتی با رزق دیگران ندارد. اگر چه نام رزق ایشان و رزق دیگران یکی است لیکن رزق ایشان هیچ آمیختگی با رزق دیگران ندارد و معلوم بودن رزق ایشان، کنایه از ممتاز بودن آن است، هم چنان که در آیه «وَمَا مِمَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ». (صافات/۱۶۴) به آن اشاره شده است (همان، ج ۱۷: ۲۰۵). وی در ادامه به تفسیر رزق معلوم و نعمت های بهشتی که مخلصین است پرداخته اند (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۲: ۱۶۲ - ۱۶۵ و ج ۱۷: ۲۰۶-۲۰۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۳: ۱۰۳-۱۰۵).

### ۳- نسبت میان اخلاص و عصمت

عصمت در لغت به امساک، تمسک، نگاهداری یا منع و بازداری معنا شده است (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۳۳۱؛ راغب اصفهانی ۱۴۱۲ق: ۳۱۹) و در اصطلاح به ملکه نفسانی گویند که فرد دارنده آن را از گناه و حتی از خطا و اشتباه منع می‌کند. حال آیا خود این ملکه، مانع است یا این که خدا مانع آن فردی می‌شود که آن ملکه را داراست؟ هر دو فی الجمله صحیح است. شاید اصل عصمت، به دومی برگردد.

در هر صورت شخص معصوم در تمام مراحل زندگی از گناه و سهو، در امان است. چنان که از امام رضا(ع) روایت شده که فرمود:

من دین الإمامیه لا یفرض الله طاعه من یعلم أنه یضللهم و یغوهم و لایختار لرسالته و لا یصطفی من عباده من یعلم أنه یکفر به و بعبادته و یعبد الشیطان دونه: «از عقائد و اصول مسلمة مکتب امامیه این است که خداوند هرگز اطاعت و فرمانبرداری کسی را که باعث گمراهی و انحراف مردم می‌شود واجب و لازم نمی‌کند. هرگز از میان بندگان خویش کسی را که علم (به فتح لام) کفر و عصیان برمی‌افزارد و سر تسلیم در برابر خالق هستی فرود نمی‌آورد بلکه به جای آن به عبادت شیطان می‌پردازد، به رسالت بر نمی‌گزیند (مصباح یزدی، ۱۳۷۷ش، ج ۸۶: ۲).



از این روایت استفاده می شود که انبیاء الهی نه تنها از گناه، که از خطا و سهو نیز معصوم و مبرا هستند چرا که در غیر این صورت باز هم ممکن است باعث گمراهی مردم شوند و این با حکمت الهی و رسالت پیامبران منافات دارد.

از نظر کلامی و اعتقادی، یکی از عقاید مسلم شیعه آن است که تمامی پیامبران و ائمه شیعه علیهم السلام عصمت مطلق دارند و در تمام عمرشان هیچ گناه، اشتباه و سهوی مرتکب نمی شوند. شیخ الطائفه، طوسی (ره) از بزرگ ترین متکلمان شیعه در این باره می نویسد:

«نبینا محمد (ص) معصوم من أول عمره إلی آخره، فی أقواله وأفعاله وتروکه، عن الخطأ والسهو والنسیان، بدلیل أنه لو فعل المعصیة لسقط محلّه من القلوب، ولو جاز علیه السهو لارتفع الوثوق من إخباراته، فتبطل فائدة البعثة وهو محال»؛ پیامبر ما حضرت محمد (ص)، از اول تا آخر عمر شریفش، چه در گفتار، چه در آن چه که باید انجام دهد و چه در آن چیزهایی که نباید انجام بدهد، معصوم از خطا، سهو و نسیان است؛ زیرا اگر معصیتی از آن حضرت سر بزند، جایگاه خود را در بین مردم از دست می دهد. اگر سهو برای آن حضرت جایز باشد، اعتماد مردم به گفتارهای او سلب می شود و در نتیجه فلسفه بعثت آن حضرت باطل می شود و این محال است (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ ق: ۹۷؛ فاضل مقداد، ۱۴۱۵ ق: ۳۰۱).

اکثر متکلمان معتقدند که عصمت، هیچگاه اختیار و امکان صدور گناه را از معصوم سلب نمی کند. آنان عصمت را دو نوع تفسیر کرده اند: الف - عصمت، حاصل از اموری است که خداوند آن ها را در اختیار معصوم قرار می دهد و مقتضای آن ها این است که معصوم به اختیار خود، پیرامون گناه نگردد. لیکن نه به حدی که مجبور باشد. ملکه عفت مانع از گناه می شود. علم به معایب گناه و مناقب طاعت، تأیید این علم به واسطه وحی از جانب پروردگار متعال، عقاب و تنبیه در صورت صدور گناه به واسطه سهو و فراموشی؛ از اجتماع این چهار امر، حقیقت عصمت حاصل می شود (صفائی، ۱۳۶۸ ش، ج ۲: ۱۰۴).

صاحب تفسیر المیزان با اشاره به آیاتی از قرآن، به رابطه بین اخلاص و عصمت پرداخته و معتقد است انسان مخلص، در عین حال معصوم و مصون از گناه است. بنابراین کسی که به مقام مخلص رسیده به مقام عصمت هم رسیده و انبیا عظام که مخلص اند به مقام عصمت بار یافته اند و این خود دلیل نقلی صریح در باب عصمت است. علامه می نویسد:

خدای تعالی از طرفی مکرر بندگانی را برای خود به نام «مخلصین» سراغ

می‌دهد که معصوم و مصون از گناه بوده و شیطان برای همیشه از اغوای آنان ناامید است، و گناه- به معنای معروف- هرگز از ایشان سر نمی‌زند، و به مغفرت آن حاجت ندارند و در باره عده‌ای از انبیای عظام خود مانند ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یوسف و موسی (ع) صریحا فرموده که اینان از مخلصین هستند، راجع به ابراهیم و اسحاق و یعقوب فرموده: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذَكَرَى الدَّارِ» (صاد/ ۴۶) و در حق یوسف (ع) فرموده: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» و در باره موسی (ع) فرموده: «إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا» (یوسف/ ۲۴) و از طرفی دیگر از همین انبیای مخلص و بی گناه طلب مغفرت را حکایت کرده است (طباطبایی ۱۴۱۷ ق، ج ۳۷: ۶).

بنا براین دارا شدن مقام عصمت مستلزم رسیدن به مقام مخلص است؛ زیرا بر اساس آموزه های صریح قرآنی، شیطان تنها بر طایفه مخلصین نفوذ و استیلاء ندارد: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (حجر/ ۴۰-۹). انبیاء و امامان علیهم السلام هم طبق آیات صریح و روایات متقن در زمره بندگان مخلص خدا هستند.

#### ۴- راه های تحصیل عصمت و بازیافتن به مقام مخلصین

برای دستیابی به ساحت عصمت، عوامل مختلفی به ترتیب زیر تاثیرگذار هستند:

اول: به نظر می رسد علم و آگاهی از عواقب گناه و نیز علم به عظمت خداوند است که مانع از معصیت می شود. علامه طباطبائی نیز عصمت را برخاسته از نوعی از بینش می داند که مخلصین آن را دارا هستند. وی در تفسیر اصطلاح «برهان رب» در آیه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ» می نویسد:

"کلمه برهان به معنای سلطان است، و هر جا اطلاق شود مقصود از آن سببی است که یقین آور باشد، چون در این صورت برهان بر قلب آدمی سلطنت دارد، مثلا اگر معجزه را برهان می‌نامند و قرآن کریم می‌فرماید: "فَذَانِكَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْتَهُ عَصَا وَ يَد وَ بِيضَا دُو بُرْهَانٍ از پروردگار توست برای فرعون و جمعیتش. (قصص/ ۳۲) و یا می‌فرماید: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ" همان ای مردم! به تحقیق برهانی از پروردگارتان برای شما آمد (نساء/ ۱۷۴) برای اینست که معجزه یقین آور است، و اگر دلیل و حجت را هم برهان نامیده و می‌فرماید: "أ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" آیا معبودی با خدا (شریک) است بگو

بیاورید برهانتان را اگر راستگویید (نمل / ۶۴). باز برای این است که دلیل، حجت یقینی است، که حق را روشن ساخته و بر دلها حاکم می‌شود، و جای تردیدی باقی نمی‌گذارد (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۱: ۱۷۴-۱۷۵).

به باور ایشان هر چند در این آیه به صورت صریح روشن نشده که مراد از برهان رب چه بوده است لیکن یقیناً آن برهانی که یوسف از پروردگار خود دید، همان برهانی است که خدا به بندگان مخلص خود نشان می‌دهد و آن نوعی از علم مکشوف و یقین مشهود و دیدنی است، که نفس آدمی با دیدن آن، چنان مطیع و تسلیم می‌شود که دیگر به هیچ وجه میل به معصیت نمی‌کند. بندگان مخلص که خداوند آن‌ها را خالص برای خود قرار داده است غیر خدا را اطاعت نمی‌کنند، خواه تسویل شیطان باشد و یا تزیین نفس و یا هر انگیزه دیگری غیر خدا. و این که فرمود: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» در واقع در مقام تعلیل جمله «كَذَلِكَ لِنُصْرَفَ...» است و معنایش این می‌شود: ما با یوسف این چنین معامله کردیم به خاطر این که او از بندگان مخلص ما بود، و ما با بندگان مخلص خود چنین معامله می‌کنیم (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۱: ۱۷۴-۱۷۵).

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که دیدن برهان خدا، شأن همه بندگان مخلص خدا است و خداوند سبحان هر گونه بدی و زشتی را از آن‌ها برمی‌گرداند، در نتیجه مرتکب هیچ معصیتی نمی‌شوند و به خاطر آن برهانی که خداوند به آن‌ها نمایانده است حتی قصد انجام گناه و معصیت هم نمی‌کنند، این برهان یک عاملی است که نتیجه‌اش علم و یقین است، نه علم‌های معمول و متعارف (همان، ج ۱۱: ۱۷۵).

به اعتقاد علامه از جمله شواهدی که دلالت می‌کند بر این که عصمت از قبیل علم است، دو آیه زیر است که خطاب به پیغمبرش می‌فرماید: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلَبُوا وَ مَا يُضْلَبُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (نساء/ ۱۱۳): اگر کرم خدا و رحمت او شامل تو نبود، گروهی از آنها قصد داشتند، ترا از راه حق بگردانند اما جز خودشان را گمراه نمی‌کنند و ضرری به تو نمی‌رسانند. خدا این کتاب و حکمت را به تو نازل کرد، و چیزهایی که نمی‌دانستی تعلیم داد و کرم خدا نسبت به تو بزرگ بود.» و نیز آیه‌ای است که از قول یوسف می‌فرماید: «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرَفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصَبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» گفت: پروردگارا! زندان برای من، از گناهی که مرا بدان می‌خوانند

خوشر است، و اگر نیرنگشان را از من دور نکنی، مایل به ایشان می‌شوم و از جهالت پیشگان می‌گردم. سوره (یوسف/ ۳۳).

از این نکته دو نکته مهم استفاده می‌شود:

اول آن که علمی که آن را عصمت می‌نامیم با سایر علوم از این جهت مغایرت دارد که این علم اثرش که همان بازداری انسان از کار زشت و واداری به کار نیک است، دائمی و قطعی است، و هرگز از آن تخلف ندارد، به خلاف سایر علوم که تاثیرش در بازداری انسان اکثری و غیر دائمی است، هم چنان که در قرآن کریم در باره آن فرموده: "وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ" آن را انکار نمودند با اینکه دل ایشان بداین یقین داشت (نمل/ ۱۴) و نیز فرموده: "أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ اضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ" هیچ دیدی کسی را که هوای خود را معبود خود گرفت، و خدا او را با داشتن علم گمراه ساخت (جاثیه/ ۲۲). و نیز فرمود: "فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ" پس اختلاف نکردند مگر بعد از آن که به حقایق آن عالم شدند و از در بغی و کینه به یکدیگر اختلاف نمودند (جاثیه/ ۱۷).

دوم اینکه علم مزبور، یعنی ملکه عصمت در عین این که از اثرش تخلف ندارد و اثرش قطعی و دائمی است، در عین حال اختیار را از انسان سلب نمی‌کند و او را مجبور و مضطر به عصمت نمی‌سازد؛ زیرا علم، خود یکی از مبادی اختیار است، و ارتقاء سطح آگاهی تنها باعث قوی شدن اراده فرد می‌گردد نه سلب اختیار. مثلاً کسی که در پی سلامتی خویش است وقتی یقین کند که فلان چیز سم کشنده آنی است، هر قدر هم که یقینش قوی باشد باز هم او را مجبور به اجتناب از سم نمی‌کند، بلکه وادار می‌کند تا با "اختیار" خود از نوشیدن آن خودداری ورزد.

شاهد این معنا، این آیه است که: "وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" (انعام/ ۸۷ و ۸۸): و آنان را برگزیده و به سوی صراط مستقیم هدایتشان کردیم، این است هدایت خدا، که هر که را بخواهد از بندگان خود بدان هدایت می‌فرماید، و اگر شرک بورزند اعمالشان بی‌ثمر می‌شود. «مفاد آیه دلالت دارد بر این که شرک برای انبیاء، با این که خداوند آنان را برگزیده و هدایتشان کرده، ممکن و میسر است و هدایت الهی آن‌ها را مجبور به ایمان نکرده است. و این معنا از آیه ۶۷ سوره مائده نیز استفاده می‌شود. "يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ"

هان ای پیغمبر برسان آن چه که از ناحیه پروردگارت به سویت نازل شده و اگر نرسانی رسالت او را نرسانده‌ای (مائده/۶۷).

بنا بر این معصومین (ع) به اراده و اختیار خویش از معصیت رویگردانند، و اگر این رویگردانی را به "عصمت" نسبت دهیم مانند رویگردانی و انصراف غیر معصومین است که به "توفیق" خدایی نسبت داده می‌شود. این برداشت از معنای عصمت، با آن دسته از آیات و اخباری که می‌گویند انصراف معصومین از معصیت به خاطر تسدید روح القدس است نیز منافات ندارد، چون این نسبت عینا مانند نسبت تسدید مؤمن است به روح ایمان، و نسبت ضلالت و غوایت است به تسویلات شیطان؛ هم چنان که این نسبت‌ها با "اختیار" مؤمن و کافر منافات ندارد، نسبت دادن عصمت از گناه با "اختیار" معصومین (ع) هم منافاتی ندارد (طباطبائی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۱، صص: ۲۲۱-۲۲۳).

باری مُخْلِصِينَ دارای مرتبه ای رفیع از علم و آگاهی نسبت به خداوند بوده و معرفت خاصی از او دارند که دیگران از آن بی بهره اند. خداوند نیز همین موضوع را تصدیق فرموده است: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» (صافات / ۱۵۹ و ۱۶۰).

دوم: محبت به خدا. افزون بر علم و آگاهی که به حوزه اندیشه مربوط بوده و مُخْلِصِينَ به آن مسلح هستند و عاملی نیرومند برای امساک از معصیت و رسیدن به مقام عصمت است، عامل دومی مربوط به "دل" است و آن عشق و محبت به خدا است. علامه طباطبائی این دلیل را چنین تقریر می‌کند:

«نیز محبت الهی ایشان را وامی‌دارد به این که چیزی را جز آنچه که خدا می‌خواهد نخواهند، و به کلی از نافرمانی او منصرف شوند، هم چنان که این نکته در قرآن تصریح شده است: فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ». (ص / ۸۲ و ۸۳) (طباطبائی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۱: ۲۲۱).

چگونه می‌توان ارتباط میان محبت و اخلاص را تبیین کرد؟ از آن جا که اخلاص در باره انجام عبادت معنا پیدا می‌کند با بررسی انگیزه های سه گانه عبادت، می‌توان به این ارتباط نیز پی برد. عبادت بر سه نوع است: عبادت خدا از ترس عذاب، که آدمی را به زهد وادار می‌کند، یعنی چشم‌پوشی از لذایذ دنیوی برای رسیدن به نجات اخروی. پس زاهد کارش این است که از محرّمات و یا کارهایی که در معنای حرام است مانند ترک واجبات، اجتناب کند. آن کس هم که طمع ثواب دارد طمعش او را وادار به کارهایی از قبیل عبادت و عمل صالح می‌کند تا به نعمت اخروی و بهشت

برین نائلش سازد پس کار عابد هم این است که واجبات و یا کارهایی را که در معنای واجب است (یعنی ترک حرام) بجا آورد. و خلاصه خوف زاهد او را وادار به ترک، و رجاء عابد او را وادار به فعل می‌کند و این دو طریق هر یک صاحبش را به اخلاص برای دین وامی‌دارد نه اخلاص برای خدا، صاحب دین. عبادت خدا می‌تواند با سه انگیزه انجام شود. به انگیزه ترس از عذاب الهی که کار زاهدان است و او را به ترک محرمات می‌کشاند. یا به طمع نعمت های اخروی، که کار عابد است که به انجام واجبات و آن چه در معنای واجب است مبادرت می‌ورزد. این دو روش فرد را به اخلاص برای دین می‌رساند نه اخلاص برای خدا که صاحب دین است. اما گروهی با انگیزه محبت به عبادت می‌پردازند نتیجه آن رسیدن به مقام اخلاص برای خداست. علامه در تبیین "روش محبت" می‌نویسد:

به خلاف طریقه سوم، که طریقه محبت است و قلب را جز از تعلق به خدا، از هر تعلقی از قبیل زخارف دنیا و زینت‌های آن، اولاد و همسران، مال و جاه و حتی از خود و آرزوهای خود پاک می‌سازد، و قلب را منحصر متعلق به خدا و هر چه که منسوب به خداست- از قبیل دین و آورنده دین و ولی در دین و هر چه که برگشتش به خدا باشد- می‌سازد. آری، محبت به هر چیز، محبت به آثار آن نیز هست. بنا بر این، چنین کسی در کارها، آن کاری را دوست می‌دارد که خدا دوست بدارد، و آن کاری را دشمن می‌دارد که خدا دشمن بدارد. به خاطر رضای خدا راضی، و به خاطر خشم خدا خشمگین می‌شود، و این محبت نوری می‌شود که راه عمل را برای او روشن می‌سازد، هم چنان که فرموده: "أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ" آیا کسی که مرده (جهل و ضلالت) بود و ما زنده‌اش کردیم و برایش نوری قرار دادیم تا میان مردم آمد و شد کند (مثل او مانند کسی است که در تاریکیها فرو شده ...)(انعام/۱۲۲). و روحی می‌شود که او را به خیرات وا می‌دارد، هم چنان که فرموده: "وَأَيَّدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ" و به روحی از خود تاییدشان کرد (مجادله/ ۲۲).

و همین است سر این که از چنین کسی جز جمیل و خیر سر نمی‌زند، و هیچ مکروه و شری را مرتکب نمی‌گردد. و به هیچ به موجودی از موجودات عالم و حوادثی که در عالم رخ می‌دهد نمی‌نگرد، و چشمش به هیچ یک از آنها چه بزرگ و چه کوچک، چه بسیار و چه اندک نمی‌افتد مگر آنکه دوستش داشته و زیبایی می‌بیند، چون او از آنها جز این جنبه را که آیات و نشانه‌های خدا و تجلیات جمال مطلق و حسن غیر متناهی و غیر مشوب به نقص و مکروه‌ند نمی‌بیند... کسی که هیچ چیزی را شر و مکروه نمی‌بیند، او جز خیر و جمیل مشاهده نمی‌کند، و وقایع را جز به مراد دل و موافق با رضا نمی‌بیند. پس اندوه و ترس و هر سوء دیگر و هر چیزی که مایه اذیت

باشد در چنین کسی راه ندارد. بلکه او از سرور و ابتهاج و امنیت به مرحله‌ای رسیده که هیچ مقیاسی نمی‌تواند اندازه‌اش را معلوم کند، و جز خدا هیچ کس نمی‌تواند بر آن احاطه یابد، و این مرحله، مرحله‌ای است که مردم عادی توانایی تعقل و پی بردن به کنه آن را ندارند، مگر به گونه‌ای تصور ناقص. و آیه شریفه "أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ" گاه باشید که اولیای خدا نه خوفی بر ایشان هست و نه اندوهناک می‌شوند. آنهایی که ایمان آوردند و (در زندگی دنیا همواره) تقوا را شعار خود کردند (یونس/ ۶۲ و ۶۳) ... اشاره به همین معنا دارد (طباطبائی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۱: ۲۱۸-۲۱۷)

سوم: تایید، کمک و توفیق الهی. مقام مخلصین بالاترین مقام و مرتبت و ویژه معصومین و اولیاء الهی است که تنها در سایه عنایت و تایید خداوند به دست می‌آید و با تایید الهی است که از هرگونه رجس و پلیدی و گناه مبرا هستند. از نظر علامه این سخن، که خداوند متعال از قول یوسف نقل کرده است که آن حضرت در مصر خود و نسب خود را معرفی نموده و اظهار کرده که اهل بیت ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. "مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ" یعنی خدای سبحان برای ما اهل بیت راهی به شرک نگذاشته، و ما را از آن منع کرده و این منع، خود از فضل و نعمت خداست بر ما اهل بیت و بر همه مردم، اما بیشتر مردم شکر این نعمت را به جا نیاورده، بلکه بدان کفر می‌ورزند.

"اما این که" خداوند راهی به شرک برای آنان نگذاشته"، باید دانست که این از باب جبر و الجاء نیست، بلکه از باب تایید و تسدید است، چون خداوند آن‌ها را به نعمت نبوت و رسالت اختصاص داده، و خدا دانایتر است که رسالت را در چه دودمانی قرار می‌دهد، در نتیجه انبیاء به "توفیق و تایید خداوندی" از هر خطا و گناهی عصمت می‌ورزند، و به دین توحید می‌گرایند.

و اما این که فرمود: "این از فضل خدا است بر ما اهل بیت و بر مردم" این نیز بدان جهت است که خداوند ایشان را تایید نموده. و این خود بالاترین فضل است، مردم هم می‌توانند و در وسع و طاقتشان هست که به آنان مراجعه نموده و به پیروی ایشان رستگار و به هدایت ایشان مهتدی شوند، پس فضل بر مردم هم هست" (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۱: ۲۳۶-۲۳۵).

چهارم: تلاش، مجاهدت و ریاضت. آیه «لَيْسَ لِلنَّاسِ الْإِلَهَ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم/ ۳۲)

بیان گر یک اصل ثابت عقلی و قرآنی است. هر چند در تعبیر قرآنی مخلصین پیامبران و امامانی هستند که مورد عنایت الهی بوده اند و برای رهبری و راهنمایی بشر ساخته و پرداخته شده اند و هر چند که از سوی خداوند خالص و مطهر شده اند، (انعام / ۷۸؛ حج / ۸۱) ولی این موجب نمی شود که دست از تلاش و مجاهدت بردارند. از آن جایی که معرفت ایشان به خدا بیش از همگان است و خدا را به صورتی می شناسند و توصیف می کنند که مورد پذیرش و تایید خداوندی است، به همین علت بیشتر از دیگران از خداوند خشیت داشته و به عبادت و پرستش وی بیش از دیگران اهتمام ورزیده، خود را به رنج می افکنند. به گونه ای که پیامبر اکرم(ص) دو سوم و یا نصف و یا یک سوم از شب را به عبادت مشغول می شد (مزمّل/۳). وقتی انسان، حق را به خوبی شناخت و عظمت خالق در دیدگانش نمودار گشت به همان اندازه خود را فقیر و حقیر یافته، به بندگی خدا اهتمام می ورزد. بنابراین مخلصان حقیقی که همان پیامبران و امامان باشند، در عبادات بر همه خلق پیشی گرفته و در این راه حتی از جان نیز مایه می گذارند.

به نظر می رسد از نظر علامه طباطبایی انسان باید خود در راه تحصیل اخلاص بکوشد و خود را برای خدایش خالص کند و این نیز به توفیق و لطف خدا میسر می شود، وی البته استثناء را نیز می پذیرد و می نویسد:

«البته در این میان افرادی هستند که خداوند در خلقت ایشان امتیازی قائل شده، و ایشان را با فطرتی مستقیم و خلقتی معتدل ایجاد کرده، و این عده از همان ابتدای امر با اذهانی وقاد و ادراکاتی صحیح و نفوسی طاهر و دل هایی سالم نشو و نما نموده اند، و با همان صفای فطرت و سلامت نفس، و بدون اینکه عمل و مجاهدتی انجام داده باشند به نعمت اخلاص رسیده اند، در حالی که دیگران با جد و جهد می بایست در مقام تحصیلش برآیند، آن هم هر چه مجاهدت کنید به آن مرتبه از اخلاص که آن عده رسیده اند نمی رسند. آری، اخلاص ایشان بسیار عالی تر و رتبه آن بلندتر از آن اخلاصی است که با اکتساب بدست آید، چون آنها دل هایی پاک از لوث موانع و مزاحمات داشته اند. و ظاهراً در عرف قرآن مقصود از کلمه «مخلصین» هر جا که آمده باشد هم ایشان باشند. و این عده همان انبیاء و امامان معصوم (ع) هستند، و قرآن کریم هم تصریح دارد بر اینکه خداوند ایشان را «اجتباء» نموده، یعنی جهت خود جمع آوری و برای حضرت خود خالص ساخته، هم چنان که فرموده: «وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (انعام / ۸۷) و نیز فرموده: «هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج/۷۸) و به ایشان از



علم، آن مرحله‌ای را داده که ملکه عاصمه است، و ایشان را از ارتکاب گناهان و جرائم حفظ می‌کند، و دیگر با داشتن آن ملکه صدور گناه حتی گناه صغیره از ایشان محال می‌شود. و فرق عصمت و ملکه عدالت همین است، با اینکه هر دوی آنها از صدور و ارتکاب گناه مانع می‌شوند، از این جهت با هم فرق دارند که با ملکه عصمت صدور معصیت ممتنع هم می‌شود، ولی با ملکه عدالت ممتنع نمی‌شود. (صافات / ۱۵۹ و ۱۶۰) (طباطبائی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۱: ۲۲۰-۲۱۹)

به هر حال از جمله شوئون مخلصین آن است که آنان از نوعی علم و یقین برخوردارند متفاوت از علوم متعارفی که نزد انسان‌های عادی معمول است و خداوند به وسیله آن، هرگونه بدی و زشتی را از آنان دور می‌کند؛ از این رو ایشان مرتکب هیچ‌گونه معصیتی نشده، حتی قصد ارتکاب به گناه نیز از آن‌ها سر نمی‌زند و این همان عصمت الهی است؛ چنان که خداوند، یوسف (ع) را از آلوده شدن به گناه و قصد آن حفظ فرمود: «...وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف/ ۲۴، ۱۲)

##### ۵- فلسفه وجودی انسان مخلص در پهنه هستی

افزون بر ادله وجوب وجود انسان کامل در هستی و باقی ماندن اصل توحید در تمام ادوار در نظام تکوین، درباره هدف از برگزیدن مخلصان باید گفت: لازم است خداوند همواره در میان انسان‌ها، افرادی را برانگیزاند که اخلاص کامل داشته، دارای نفوس پاک، قلوب طاهر و فطرت مستقیم توحیدی باشند تا پرچم توحید را در جامعه بشری برافراشته، حجت الهی بر زمین، نمونه و سرمشق جوامع بشری باشند. علامه می‌نویسد:

«همان‌طور که عنایت خداوند نسبت به بندگانش ایجاب کرده که این نوع از انسان را، هم از راه الهام و ارتکاز عقلی مجهز به درک خیر و شر و تقوا و فجور نموده، و هم مجهز به درک احکام دینی و قوانین شرعیش کند، هم چنین عنایت او واجب می‌کند که افرادی از این نوع انسانی را به نفوسی طیب و طاهر و ادله ای سلیم و مستقیم مجهز نماید تا ملازم فطرت اصلی بوده، لحظه‌ای از راه توحید به سوی شرک منحرف نگشته و در نتیجه اصل توحید در تمامی ادوار و اعصار در میان این نوع باقی بماند، و قرن به قرن روح سعادت هم چنان زنده بماند. دلیل این معنا، همان ادله‌ای است که نبوت و وحی را لازم و ضروری می‌کند. چون فرض شرک و نسیان توحید از افراد عادی انسان ممتنع نیست، بلکه ممکن و جایز است، و وقتی امری نسبت به یک فرد جایز و ممکن باشد نسبت به همه افراد نیز جایز و ممکن است. و فرض

مشرك شدن همه افراد و فراموش كردن توحيد، مساوی است با فرض فساد این نوع و بطلان غرضی که خداوند از خلقت این نوع داشته است. به همین جهت بر او واجب است که در میان این نوع، افرادی داشته باشد که همواره دارای اخلاص در توحيد باشند و امر توحيد را زنده نگهدارند، از آن دفاع نموده و مردم را از خواب غفلت و جهالت بیرون نمایند، و برای آنان ادله توحيد را اقامه نموده و شواهد و معجزات آن را ارائه دهند. و این رابطه که در حقیقت رابطه تعلیم و تعلم است نه سوق (از ناحیه انبیا) و متابعت (از ناحیه مردم) همواره برقرار باشد... چون اشتغال مردم به امور و اعمال مادی و ممارستشان در امور حسی ایشان را به سوی لذات جلب نموده و به پستی وادار می‌سازد، و اگر در هر دوره و عصری مردانی خدانشناس و خداپرست و افرادی که خدا با توجه خالص به قیامت پاک و خالصشان کرده نبوده باشند، گمراهی و کوری سراسر زمین را احاطه می‌نماید، و واسطه فیض بین زمین و آسمان قطع و غایت خلقت باطل گشته، زمین اهل خود را فرو می‌برد» (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۱، ص: ۲۳۶-۲۳۷).

در پایان یادآوری این نکته اهمیت دارد که گذشته از پیامبران و ائمه علیهم السلام، ممکن است پاکانی در اثر ایمان قوی و اعمال نیک همواره رضای خدا را هدف خویش قرار دهند و خدا نیز آن‌ها را مخصوص خود قرار دهد و از بندگان خالص کرده باشد و غیر خدا را در آنه انصیبی نباشد.

مخلصین منحصر به معصومین نبوده و در انسان‌های معمولی نیز اشخاص مخلص یافت می‌شود و به این مرتبه می‌توانند برسند. چنانچه علامه در تفسیر آیات ۱۲۷ و ۱۲۸ سوره صافات می‌نویسد:

" فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ " کلمه " محضرون " به این معنا است که: تکذیب کنندگان مبعوث می‌شوند تا برای عذاب احضار شوند، و در سابق هم گفتیم که کلمه " احضار " هر جا به طور مطلق بیاید، به معنای احضار برای شر و عذاب است. " إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ " احضار این جمله دلیل بر آن است که در قوم " الیاس " جمعی از مخلصین بوده‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۷، ص: ۲۴۰).

### جمع بندی و نتیجه گیری

بعد از مفهوم شناسی مخلصین و کاربرد آن در قرآن معلوم شد که خداوند به شش شخصیت تاریخی، عنوان مخلص (حضرت یوسف، حضرت موسی، حضرت ابراهیم، حضرت یعقوب، حضرت اسحاق و حضرت محمد ص) داده است. مخلصین دارای چهار ویژگی اساسی هستند که عبارت است از: ۱. نجات

از عذاب دنیایی و آخرتی، ۲. ایمنی از اغوای ابلیس، ۳. ستایش شایسته حق تعالی، ۴. برخورداری از رزق معلوم. راه های تحصیل مقام عصمت و وصول به مرتبه مخلصین محور دیگر این پژوهش بود که در این عرصه نیز چهار عامل تاثیرگذار مورد بررسی قرار گرفت از قبیل: ۱. بینش و آگاهی از عواقب گناه و علم به عظمت خداوند که مانع از ارتکاب به معصیت است؛ ۲. محبت الهی که فرد را وامی‌دارد تا به کلی از نافرمانی خدا منصرف شده، خواست خدا را محور خواست های خود قرار دهد، ۳. تایید، کمک و توفیق الهی و ۴. تلاش، مجاهدت و ریاضت برای پیمودن راه. در بخش پایانی به دو فلسفه وجودی انسان مخلص پرداخته شد که عبارتند از: الگو و اسوه قرار گرفتن آنان در جوامع بشری؛ و نیز استمرار و فراگیر ساختن آیین توحیدی در جهان. خداوند علاوه بر برشمردن صفات مخلصین در قرآن و هم چنین شرایط رسیدن به مقام مخلصین، الگوهای بشری به عنوان نماد کامل اخلاص معرفی کرده است. با توجه به عنصر الگوپذیری، به عنوان یکی از مهم ترین اصول در تحقق تربیت انسان، پیامبران الهی به عنوان الگو معرفی شده اند که خود از جنس بشرند: «مَا قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنِ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (ابراهیم/۱۱).

هم چنین با تبیین واژه "مخلص" و رابطه آن با عصمت انبیاء(ع)، حقانیت نظریه امامیه در باب عصمت ثابت شد. بر مبنای این باور، حضرات معصومین (ع) از هر گونه گناه، اشتباه، سهو و نسیان، پاک و مبرا هستند. با اثبات این موضوع، آدمی می‌تواند با اطمینان و آرامش کامل، قوانین الهی را که از طریق انبیاء و امامان به ارمغان آورده شده، سر لوحه زندگی خود قرار دهد و خود را از تاریکی ضلالت، گمراهی، خرافات و جهل رهانیده، به روشنای سعادت دنیا و عقبی نائل آید.

## منابع و ماخذ

۲-قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی

۳-احمد بن فارس، ۱۴۰۴ ق. معجم مقاییس اللغة، مکتب الاعلام الاسلامی،

ایران، قم

- ۴-راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق. المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم الدار الشامیة، دمشق بیروت
- ۵-ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دار صادر
- ۶-انصاری، خواجه عبدالله (۱۴۱۷ ق)، منازل السائرین، تهران، دارالعلم
- ۷-جوهری، اسماعیل بن حماد(۱۴۰۷ق)، صحاح اللغة، بیروت، دارالعلم للملایین
- ۸-حسینی تهرانی، سید محمد حسین (۱۳۸۲)، لب اللباب، مشهد، نشر دوره علوم و معارف اسلامی
- ۹-حسینی تهرانی، سید محمد حسین (۱۳۶۱)، معادشناسی، تهران، چاپ دوم، انتشارات حکمت
- ۱۰- راغب اصفهانی، حسین بن محمد(۱۴۱۲ ق)، المفردات فی غریب القرآن، چاپ اول، دمشق، بیروت دارالعلم الدار الشامیة
- ۱۱- صفایی، احمد(۱۳۶۸ ش)، علم کلام، چاپ اول، تهران، موسسه انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۲- طباطبایی سید محمد حسین (۱۳۷۴ ش)، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم، دفترانتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم
- ۱۳- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵ش) مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی مرتضوی
- ۱۴- طوسی، محمد بن حسن(۱۴۰۷ ق)، تهذیب الاحکام، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه
- ۱۵- فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله(۱۴۱۵ق)، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، چاپ اول، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی
- ۱۶- فراهیدی، خلیل بن احمد(۱۴۱۰ ق)، کتاب العین، چاپ دوم، قم، انتشارات هجرت

- ۱۷- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۳۰ ق)، مصباح المنیر، چاپ اول، قم، دارالرضی
- ۱۸- قرشی، سیدعلی اکبر (۱۳۷۱ ش)، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران، دارالکتب الإسلامیه
- ۱۹- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۷ ش)، آموزش عقائد، چاپ اول، قم، شرکت چاپ و نشر بین المللی سازمان تبلیغات اسلامی
- ۲۰- مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ ق)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، چاپ اول، تهران، مرکز الکتاب للترجمه و النشر
- ۲۱- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ ش)، تفسیر نمونه، چاپ اول، تهران، دارالکتب الإسلامیه

